

# بی‌عنا

شمارهٔ مسلسل ۲۷۲

سال بیست و چهارم

اردیبهشت ۱۳۵۰

شمارهٔ دوم

از یادداشت‌های سید حسن تقی‌زاده

## اشخاصی که در مشروطیت سهمی داشتند

یکی اگر بپرسد سهم بزرگ در نهضت مشروطه عاید چیه کسی است بعقیده من هیچ‌کسی بیش از مرحوم آقا سید عبد الله بهبهانی سهمی ندارد و آقا میر سید محمد طباطبائی این دو نفر مجتهد طهران، ولی بهبهانی خیلی خیلی بلکه صد برابر سهمش زیاد تر است. اینها اول سه نفر بودند یکی شیخ فضل الله بود که بعدها منحرف شد. ابتدا از طهران صدا بلند شد برضد عین الدوله که صدراعظم بود. ولی اگر آقا سید عبد الله نبود مشروطیت نبود. او فوق العاده عاقل و مدبر و رشید بود واقعاً رشادت فوق العاده داشت. عجب این بود در ابتدا عوام به آقا سید عبد الله آن اعتقاد را نداشتند. در آن رژه توتون و تنباکو که مردم قیام کردند برضد رژه و حاجی میرزا حسن شیرازی که در سامره می‌نشست آخرش حکم به تحریم تنباکو کرد، آقا سید عبد الله که همیشه با دولت سازش داشت رفت بالای منبر قلیان کشید. آقا سید محمد طباطبائی پدز

آقا سید محمد صادق پیش میرزا درس خوانده بود. مردم با او اعتقاد داشتند. او غیر از درستی و پاکی چیزی نداشت. جرأت و تدبیر نداشت، آقا سید عبدالله با آن رشادت و فهمش غیر از اینکه در درستکاری شهرت نداشت اگر این نبود می شد امام، یعنی این قابلیت را داشت الا اینکه از پول تا حدی نمیگذشت.

در زمان رژی که ناصرالدین شاه اینقدر جد و جهد داشت آنرا عملی کند علما برضدش بلند شدند. مجتهد بزرگ طهران حاجی میرزا حسن آشتیانی بود.

ناصرالدین شاه گفت: باید جمع مخالفین را بهم بزیند. او اسبانش را جمع کرده از طهران برود، ریختند بهارگ دولت برضد ناصرالدین شاه تیراندازی شد، آخر دخیانیات را بهم زدند. میرزا سید عبدالله که تازه به دوران رسیده بود با جرأت و جسارت رفت بالای منبر قلیان کشید این بود که مردم باو قائل نبودند ولی کم کم اعتبار و حیثیت پیدا کرد. در همان ابتدای مشروطیت هم اعتبارش با اندازه سید محمد طباطبائی نبود.

در نهضت مشروطیت او با جرأت و تدبیری که داشت رفت خانه آقا سید محمد طباطبائی و با او عهد اتحاد بست و کارپیش رفت. بعقیده من از یک جهات سهم او نود درصد بود ولی تأثیر آقا میر سید محمد طباطبائی در بین مردم خیلی بود. در اوائل حاج شیخ فضل الله نوری هم با اینها بود این حجج ثلاثه باعث قدرت و قوت اولی بود که برضد عین الدوله قیام کردند. او هم خیلی زخمخ بود، هیچ ترسی نداشت.

پدر جمال زاده هم تکیه اش بر سید عبدالله بود. واعظها بالای منبر می رفتند و مردم را تحریک می کردند که آخرش منجر به مهاجرت به شاه عبدالعظیم شد. همین جمال زاده نقل می کرد بمن، آنوقتی که مردم در مسجد جامع جمع شده بودند علما هم دور آقا سید عبدالله جمع بودند عین الدوله حکم کرد مسجد را محاصره کردند آخر آدم کشته شد. اینها رفتند بالای مسجد تیر انداختند همه فرار کردند، در رفتند. جمال زاده فعلی با پدرش همه جا می رفت. گفت از بالای بام رفتم نگاه کردم دیدم همه دررفته اند جز آقا سید عبدالله که مثل کوه پابرجا ایستاده بود و حرکت نکرد تا به مظفرالدین شاه نوشتند که ما در این شهر نمی مانیم. دفعه دوم به قم رفتند خیلی غوغا شد که دنباله اش

در کتابها هست .

در مجلس اول در هر ولایتی برضد مستبدین اقدام شد . قوام‌الملک شیرازی را از شیراز کنندند. از تنکابن سپهدار و از رشت حاجی خمایی. از اصفهان ظل‌السلطان را برداشتند . قوام‌الملک شیرازی در شیراز غوغا می‌کرد . در اراک حاجی آقا محسن عراقی ، در زنجان ملا قربانعلی . قوام‌الملک را از شیراز کنندند آمد طهران ، دوستانش هم پول خرج می‌کردند. آخوندها را دید پیش شاه و علما رفت عاقبت کارش را درست کرد که برگردد . محمد علیشاه هم دست خط داد که برگردد برود آنجا . نظر رئیس مجلس شورای ملی را هم جلب کرد آقا سید محمد و غیره راضی شدند .

یکروز آمد مجلس که خدا حافظی بکنند من مخالفت کردم . همه کاسه کوزه را بهم زدیم . گفتم حالا مردم شیراز حکم آن بچه را دارند که جگر او را برای معالجه کسی می‌خواستند پدر و مادرش را پول داده راضی کردند حکم از مجتهد هم گرفتند که ببرند بکشند. آن بچه می‌گفت پناهگاه بچه آغوش پدر و مادر است وشکایت را هم پیش حاکم شرع می‌برند آن‌ها مرا از خود راندند، این هم حکم به قتل من داده است . این سخن اینقدر تأثیر کرد که بهم خورد .

بعد مرحوم میرزا ابراهیم آقا تبریزی که دست راست من بود و بمن خیلی اعتقاد داشت آدم خیلی با جرأتی بود خیلی هم شوخ ؛ هر چه می‌خواست بد مالاها و روحانیون می‌گفت. رفت پیش آقا سید عبدالله گفت: آقا ما همیشه با شما همراه بوده ایم مردمردانه بیا این پول را از این شخص بگیر و او گفت پس می‌دهم . پنج هزار تومان گرفته بود پس داد . او خوب می‌دانست که اگر ما نباشیم بکار اورخنه وارد می‌شود. سهم او بواسطه شجاعت و رشادت خیلی بیشتر است .

میرزا علی اصغر خان اتابک روزی که کشته شد دستش در دست آقا سید عبدالله بود . از مجلس درآمد بیرون تیر خورد به آقا سید عبدالله تیر نخورد . آقا سید عبدالله بهبهانی برگشت بطرف مجلس گفت مرد که مرد . فردا صبح که بلند شد گفت کالسکه‌اش را ببندند گفت برود لاله زار . حاجی معین‌التجار بوشهری را گفت صدا کن همینکه آمد

نشانند در کالسکه . بعد گفت برو سواره امین حضور . حاجی امین الضرب بدر مهدوی را صدا کردند اورا هم نشاندا کالسکه خودش . گفت برو چهارراه مخبرالدوله بگوصنیعالدوله را صداکنند . هر سه را با خودش برد به بیمارستان . گفت همین الان باید مجلس را منعقد ساخت . میان مردم شور و شر و وحشت افتاده است مجلس از میان می رود . صبح بود مجلس را منعقد کرد . ناطق زبردستی بود . گفت صدراعظم کشته شد کشته شده باشد هر چه هست مجلس است . در توپ بستن مجلس که گرفتار شد ریشش را کنده بودند و انواع جراحت داشت . ابتدا خم به ابرو نمی آورد . وقتی او را پیش محمد علیشاه بردند باو گفت پادشاه هستی بنده ما را بکشند حق نداری بما توهین بکنی . از او اینقدر ملاحظه داشتند که فرستادند بکرمانشاه تا آخر از آنجا رفت . آقا سید محمد طباطبائی را هم ریشش را کردند و زیاد زدند . در تمام دوره مجلس تمام قدرت و قوت مجلس از آقا سید عبدالله بود . او قائمه مشروطیت بود . از آقا سید عبدالله بهیمنی گذشته آقا میر سید محمد طباطبائی که گفته شد . آنطور بکه در دهنم ترتیب دادم در طهران این دو نفر در اول کار و در عراق هم آخوند آقا ملا کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سن بر آنها تقدم داشت اینها سه نفر بودند اما مخالف بزرگی داشتند که آقا سید کاظم یزدی بود . پسرش الان در اول لالزار محضر دارد که آدم خیلی خوبی است . این مدعی آنها بود اینهم خیلی مقلد داشت ولی قوت مشروطه و تکیه گاه مشروطیت آخوند ملا کاظم خراسانی و آن دو نفر دیگر بودند .

در مجاهده و جنگ برای مشروطیت مقاومت آذربایجان قابل توجه بود . ستارخان و باقرخان در تبریز قیام کردند . آنجا سهیم عمده به ستارخان می رسد . اینها البته عوام بودند یعنی بعضی ها سواد هم نداشتند . ستارخان با صداقت بود و در جنگ شجاعت و استقامت داشت . باقرخان چندان ارزشی نداشت . از اینطرف هم از گیلان سپهدار که آخرش سپه سالار شد و سه نفر هم در استان او . خود سپهدار تنکابنی اعتقاد زیادی نداشت ولی در دست آن سه نفر بود چون او مقام بزرگی داشت و سپهدار بود . آن سه نفر عبدالحسین خان معز السلطان که خیلی قوت کار بود . بعد ها سردار محیی شد و میرزا علی محمد خان تبریزی ( تربیت ) که دو برادرش میرزا رضا خان و غلامعلی خان تربیت زنده هستند . در

همه کتابها هم به اشتباه خواهرزاده من نامیده شده در صورتیکه او برادرزاده میرزا محمد علیخان تربیت شوهر خواهر من بود.

### اعتقاد من در باره ییبرم ( شاید بمسلمانان خودمان خوش نیاید )

او اصلا نظیر ندارد قابل قیاس بهیچکس نیست . مرد بسیار بسیار شجاع شبیه ناپلئون بود. اگر او نبود همه زحمات از میان رفته بود. او دیگر داستانش خیلی مفصل است. گفتم انقلاب که شد سپهدار که جزو مستبدین بود با عین الدوله سازش نکرد رفت به تنکابن اینها که قیام کرده رشت را گرفتند فرستادند سپهدار را آوردند برشت شد رئیس اردو. آدم با شجاعت بود و اسم و رسم داشت کار تنها با مجاهدین نمی گذشت بعد آمدند طهران را گرفتند. از طرف دیگر حاجی علیقلی خان سردار اسعد که او هم سهمش زیاد است، از سپهدار هم بیشتر است گویا کمتر کسی این را می داند . این بختیارها خیلی سرشان بانگلیس بستگی داشت چون راه لنینچ از راه بختیاری میگذشت از زمان ناصرالدین شاه کمپانیها حقی به آنها می دادند که آنها سلامت نگهدارند. بعد که نفت پیدا شد باینها سهامی دادند که اینها دو دستی حامی کار نفت باشند . در میان بختیارها این تنها مرد دانا و محکم بود. اینها با انگلیسها ارتباطی داشتند اگر انگلیسها بگوش اینها چیزی می گفتند قبول می کردند این را کم کسی میداند. این حاجی علیقلیخان سردار اسعد همیشه در پاریس بود آنجا می نشست من او را در آنجا دیدم. در رشت غوغا شد ستارخان هم در تبریز بود . مرحوم مخبر السلطنه هدایت کسه حاکم در آذربایجان بود از دست محمد علیشاه فرار کرده بود. اینها جمعی فراری بودند دور هم جمع می شدند، سردار اسعد هم با آنها همزبان بود. مخبر السلطنه گفت که من یکره زبان سردار اسعد گفتم اینجا در پاریس نشسته ای چه بکنی چه فایده دارد. مقصودش این بود که بیا یدمیان بختیارها. نقل میکرد خواستم تشویقش بکنم گفتم پاشو برو لندن با انگلیسها گفتگو بکن. رفت یکی دو هفته بلندن برگشت از راه محمره که شیخ خزعل در حکم پادشاه آنجا بود رفت بمیان بختیارها انگلیسها گویا به شیخ خزعل هم اشاره کردند که همراهی کند . انگلیسها دلشان می خواست قیامی بر علیه محمد علیشاه بشود اینرا بطور غیر مستقیم تشویق کردند. وقتی مشروطه نبود دربار روز بروز می رفت بطرف روس، آنها عاقبت ترسیدند که حتی جای

انگشتی برایشان نماند. قبل از مشروطیت آنها همیشه مواظب موازنه بودند دیدند روس بالا رفت قبل از مشروطیت روزنامه‌ها نوشتند باید کاری بشود اختیار از دست يك نفر بیرون برود این بود که بمشروطیت تمایل کردند، بخاطر خدا که نبود هر چه بود نتیجه‌اش بخیر ایران شد، چون از روسها خیلی ملاحظه داشتند همه جا کمک می‌کردند و الا شیخ خزعل سر راه می‌گرفت سردار اسعد نمی‌توانست به بختیاری برود. پدر مصمصام مرتضی قلی خان پسر مصمصام السلطنه بختیاری بود. مصمصام السلطنه از آن سه چهار برادر بزرگتر و رئیس بختیاریها و عوام بود سردار اسعد درس خوانده و کتاب نوشته بود. بختیاریها بحرف سردار اسعد گوش میکردند وقتی او متمایل شده‌مین مرتضی قلی خان را که در پاریس بود پیش ما می‌آمد و می‌رفت، ترتیب دادند او را محرمانه بفرستند یعنی ظاهراً از طهران برود بختیاری به آنها بگوید شورش بکنند او امر را نوشتند در طهران هم مانعش نشدند رفت به آنجا لابد گفته بوده که انگلیسها هم مخالف نیستند. اینها یکمربه ریختند به اصفهان، اقبال الدوله حاکم بود فرار کرد رفت کنسولگری انگلیس بست نشست. قوای بختیاری را آوردند اصفهان، آمدند به طرف طهران با مجاهدین گیلان همدست شدند طهران را گرفتند.

اگر بنا باشد این ده دوازده نفر را تجزیه بکنیم در درجه اول آقا سید عبدالله و بعد پیرم و پس از آن سردار اسعد و بقیه هر کدام سهمی در این کار داشتند.

در تبریز وقتی کار تمام شده بود بیرقهای سفید بالای در خانه‌ها زدند ستارخان از محله امیرخیز باقمه بیرقهای سفید را زد پیش رفت از هر خانه کسی آمد باو به پیوست رسید به دو محله امیرخیز و خیابان. بخانه باقرخان رفت بباقرخان گفت چرا تسلیم شدی و بیرق سفید زدی. گفت نه، من تسلیم نشده‌ام در قول خود ثابت هستم. کنسول روس رفت بمنزل او تسلیم نشد. گفت من تابع حضرت عباسم بر نمی‌گردم شجاعت داشت همیشه می‌گفت «چو خدان چوخ اوله ر آزدان آزا وله ر بیز عاقللی آدملرین سوزینه باخاریق. **نا تمام**

### مجله یغما :

این یادداشت‌ها را مرحوم تقی زاده تقریر کرده و دیگری تحریر، به همین جهت عبارات صیقلی و مرور شده نیست. هیچگونه تغییری را در آن روا نداشت. اصل موضوع سخن است که تاریخی است واقعی و حقیقی و نظر به انشاء روان و عبارت پردازی نیست.